

بررسی نقش عاطفه به عنوان واسط عمل و نظر از منظر ملاصدرا

Investigating the Role of emotions as the Interface between Action and Opinion

Zeinab Sadat Mirshamsi*

زینب السادات میرشمسی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۹

Abstract

Why and how pure human perceptions lead to action is one of the most important issues in any anthropology. It seems that human emotions as perceptions caused by practical intellect can be a good option to justify the relationship between action and opinion. Mulla Sadra, as one of the school-building philosophers in Islamic philosophy and a philosopher who has a holistic view of various issues, has considered the relationship between action and opinion and how to obtain action from the point of view. However, although he seeks to justify this relationship by relying on practical reason, he has not paid direct attention to emotion. He believes that in addition to pure cognition, there are perceptions that are pleasure and pain. These perceptions are the result of recognizing the mildness or non-mildness of phenomena in themselves and therefore lead the pure perception to action. Emotional states are either a kind of pleasure or a kind of pain. So emotions are the interface between action and opinion. Because emotions are cognitive-value and are shaped by our beliefs and goals, they can shape both actions that are animal in nature and actions that are in harmony with our human nature and are derived from our lofty goals and ends. So although emotions are cognitive matters and all human beings benefit from them, they are not necessarily optional and reasonable.

چکیده

اینکه ادراکات محض انسان چرا و چگونه به عمل منجر می‌شوند یکی از مسائل مهم در حوزه انسان‌شناسی است. به نظر می‌رسد عواطف انسان به عنوان ادراکاتی که فاعل آنها عقل عملی است، می‌توانند گزینه مناسبی برای توجیه رابطه میان عمل و نظر باشند. ملاصدرا به عنوان یکی از فیلسوفان مکتب‌ساز در فلسفه اسلامی و فیلسوفی که نگاه جامع‌نگر به مسایل مختلف دارد، رابطه میان عمل و نظر و چگونگی حصول فعل از نظر را مورد توجه قرار داده است. با این حال، اگرچه او با تکیه بر عقل عملی درصدد توجیه این رابطه است، اما به عاطفه مستقیماً توجه نکرده است. او معتقد است علاوه بر شناخت محض، ادراکاتی وجود دارد که همان لذت و الم هستند. این ادراکات حاصل شناسایی ملایمت یا عدم ملایمت پدیده‌ها با نفس هستند و به همین دلیل ادراک محض را به عمل منتهی می‌کنند. حالات عاطفی یا نوعی لذت هستند یا نوعی الم، پس عواطف واسط عمل و نظر هستند. از آنجا که عواطف شناختی-ارزشی بوده و متناسب با باورها و اهداف ما شکل می‌گیرند، هم می‌توانند افعالی را رقم بزنند که با طبع حیوانی متناسب است و هم افعالی که با طبع انسانی ما هماهنگی داشته و از اهداف و غایات والای ما ناشی شده‌اند. پس اگرچه عواطف اموری شناختی هستند و همه انسان‌ها از آنها بهره‌مندند اما لزوماً اختیاری و معقول نیستند.

Keywords: Practical Intellect, Pleasure, Pain, Mulla Sadra.

واژگان کلیدی: عقل عملی، لذت، الم، شوق، عشق، ملاصدرا.

*. Assistant Professor of Philosophy, Islamic Azad University, Karaj Branch, Karaj, Iran; zsmirshamsi@gmail.com

*. استادیار فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، کرج، ایران؛ zsmirshamsi@gmail.com

مقدمه

«عاطفه» به عنوان یکی از وجوه نفس انسان از مسائلی است که از دیرباز مورد توجه بوده است. عاطفه دارای وجوه مختلفی است و فلاسفه مختلف هر یک از وجهی به بررسی آن پرداخته‌اند؛ برخی حیثیات وجودشناختی آن را مورد بررسی قرار داده‌اند، برخی رابطه آن را با رفتار بررسی کرده‌اند، بعضی وجوه اخلاقی و لوازم اخلاقی آن را سنجیده‌اند. در عین حال چگونگی ارتباط عاطف و اندیشه‌ها و وجه معرفتی احساسات و عاطف آدمی و نیز تأثیر دانش عملی در شکل‌گیری عاطف و چگونگی تغییر جهت احساساتی مانند لذت و الم از موضوعات مهمی است که امروزه مورد توجه فلاسفه قرار گرفته است.

با وجود اینکه در فلسفه اسلامی توجه ویژه‌ای به جایگاه عقل عملی و نقش ادراکات خاص آن شده است و نسبت عقل عملی و عقل نظری مورد مطالعه قرار گرفته است، اما کمتر به نقش عاطف در این میان توجه شده است. با این حال با نگاه دقیق به نسبت عقل عملی و نظری در کنار تقسیم ادراکات به ادراکات محض و ادراکاتی که لذت و الم هستند، می‌توان توجه خاص بعضی از فلاسفه اسلامی را به جایگاه عاطف مورد مشاهده قرار داد. به بیان دیگر، از آنجا که توجه به عاطف و جایگاه آن مسئله‌ای جدید است، می‌توان با غور در آثار متقدمین و تحلیل مباحث ایشان سؤالات و مسائل نوینی که امروزه درباره جایگاه عاطف مطرح است را از منظر ایشان پاسخ داد.

در میان فلاسفه اسلامی، ملاصدرا به دلیل تقسیم ادراکات به ادراکات محض و ادراکاتی که ناظر به عمل هستند، توجه ویژه‌ای به لذت و الم داشته و نشان داده تا زمانی که یک انسان پدیده‌ای را ملایم با طبعش نیابد، نسبت به آن اقدام به عمل نمی‌کند. از آنجا که عاطف یا لذتند و یا الم، بررسی

عاطف به عنوان واسط عمل و نظر از سؤالات اساسی نوشتار حاضر است. در عین حال اختیاری بودن یا نبودن عاطف و وجه معقولیت آنها از دیگر سؤالات است که اگر عاطف را واسط عمل و نظر بدانیم باید به آنها پاسخ دهیم.

۱. بررسی رابطه منطقی عاطفه با لذت و الم

پیچیدگی ذاتی عاطفه و شناخت به‌عنوان امری نفسانی در کنار دشواری درک نظام در هم تنیده مکتب ملاصدرا به‌تنهایی بررسی جایگاه شناخت را در ایجاد عاطف دشوار می‌کند؛ اما در اینجا مسئله دیگری نیز وجود دارد و آن این است که موضوع عاطفه به‌عنوان موضوعی مجزا در آثار ملاصدرا وجود ندارد. این دشواری‌ها باعث شده که علی‌رغم اهمیت موضوع «عاطفه» و جایگاه خاصی که در ادبیات فلسفی و تربیتی قرن حاضر دارد، دیدگاه فلاسفه اسلامی درباره آن کمتر تقریر گردد. به همین دلیل برای تقریر نظریه عاطفه ملاصدرا لازم است الفاظ معادل عاطفه را در ادبیات وی جستجو کرده و بر آن اساس به تبیین نظریه او بپردازیم.

لذت، الم، شوق، عشق و ترس واژه‌هایی هستند که در ادبیات ملاصدرا با معنای عاطفه، نزدیکی زیادی دارند. دو واژه عشق و ترس که از انواع عاطفه در معنای جدید آن هستند، متضمن مؤلفه‌های معنای واژه عاطفه هستند، هرچند به نظر می‌رسد رنگ و بوی مؤلفه انتقال و حرکت در آنها کمتر به چشم می‌خورد، بیشتر به تصویرآگاهی رفتارفعال توجه شده است. واژه «شوق» و واژه «میل» که محدود به جسم متحرک است بیانگر حیث انتقالی یا تحریکی عاطفه می‌باشد.

در این میان واژه «لذت» و «الم» نزدیک‌ترین واژه به معنای «عاطفه» هستند. لذت عاطف مثبت و الم عاطف منفی را نشان می‌دهد. لذت و الم در تعریف همه انواع حالات عاطفی به‌کار می‌روند؛ اما آیا لذت

۱۴۷). لذت ادراک چیزی است که با مدرک یا قوه ادراکی تلائم داشته باشد و درد نیز ادراک چیزی است که با مدرک متنافر باشد. ملاصدرا مطلق ادراک را از این حیث در سه دسته قرار می‌دهد:

۱. ادراکی که لذت است.

۲. ادراکی که درد است.

۳. ادراکی که نه لذت است و نه درد است.

تا اینجا روشن شد که از دیدگاه ملاصدرا عواطف شناختی (cognitive) هستند؛ یعنی حالات عاطفی نوعی ادراکند. این مسئله دیدگاه ملاصدرا درباره عواطف را در زمره نظریاتی قرار می‌دهد که حالات عاطفی را منسوب به قوه شناسایی دانسته و آنها را از سایر تکانه‌هایی که در آنها قوای شناسایی نقشی ندارند متمایز می‌سازد. تعریف عاطفه بر اساس احساسات یا هیجانات، ریشه در نگاه رایج به عاطفه دارد که برگرفته از نگاه یونان باستان (Gosling and Taylor, 1982; Gosling, 1969) است. بر اساس این دیدگاه، عواطف قدرت‌هایی بیرون از ما هستند که ما را مجبور به انجام کاری می‌کنند؛ به همین دلیل افلاطون که عواطف را حرکات غیرعقلانی ارگانیزم می‌داند، راهکارهای ورزشی مانند حرکات ریتمیک را برای تقلیل عواطف جنین به مادران حامله توصیه می‌کند. این نگاه، عواطف را برآمده از حیث انسانی انسان یعنی ناطقیت او نمی‌داند و معتقد است اندیشندگی با عواطف نسبتی ندارد؛ چراکه حالات عاطفی، حالاتی هستند که گویی برآمده از امور خارج از ذات انسان هستند و برخلاف اندیشه که انسان در آن نقش فعال ایفا می‌کند، عواطف مانند امواج دریا فرد را بدون اینکه خود متوجه چیزی باشد به جلو می‌کشاند. به این ترتیب عواطف بیش از اینکه کشش باشند، یورش هستند. به عبارتی، در نگاه رایج، انسان یک حیث انسانیت و فعال دارد که آن اندیشندگی اوست و یک حیثیت حیوانی که در آن

و الم جزء ساختاری عاطفه هستند؟ ارسطو و برخی از فلاسفه بر این باورند که برای تعریف عواطف، تمسک به حالات احساسی کافی نیست؛ زیرا عواطف منفی همگی با احساس درد همراهند و عواطف مثبت لذتند و آنچه آنها را از هم متمایز می‌کند باورهایی است که آنها را متشخص می‌کند. به این ترتیب از دیدگاه ایشان لذت و الم در تعریف عواطف نمی‌گنجد؛ اما لذت و الم اصولاً احساسی نیستند، بلکه شیوه‌ای شخصی در انجام امورند: وقتی فردی از اندیشیدن به دوران کودکی خود لذت می‌برد، این لذت چیزی فراتر از اندیشیدن نیست، یا درد از اینکه یک عضو مهم در زندگی فرد از دنیا رفته است چیزی غیر از اندیشیدن با روشی خاص نیست. ملاصدرا نیز در تعریف لذت و الم بر وجه ادراکی آنها تأکید می‌کند و لذت را ادراک امر ملایم با طبع و الم را ادراک امر غیرملایم با طبع می‌داند. پس همان‌گونه که عواطف ادراک ملایمت یا عدم ملایمت پدیده‌ها با طبع انسان هستند، لذت و الم هم ادراکند؛ مثلاً «حسد» یا «ترس» ادراک امر غیرملایم با طبع و «عشق» ادراک امر ملایم با طبع است.

شاید به نظر برسد که لذت و الم حاصل ادراک امور ملایم با طبع هستند نه خود ادراک. اما ملاصدرا لذت و الم را ادراک امر ملایم یا غیرملایم می‌داند نه نتیجه آن. به همین ترتیب، عواطف نیز نوعی ادراک هستند نه نتیجه ادراکات. به این ترتیب می‌توان لذت و الم را در ادبیات ملاصدرا معادل عاطفه دانست و برای تحلیل عاطفه به بررسی تعریف وی از لذت و الم پرداخت.

۲. جایگاه شناخت در ایجاد عواطف

«لذت عبارت است از ادراک ملایم و الم عبارت است از ادراک منافر ... بلکه ادراک اسم عام است و به لذت و الم و غیر آن تقسیم می‌شود و حالت چهارمی قابل تصور نیست» (ملاصدرا، ۱۳۵۴:

منفعل بوده و از خارج از ذاتش متأثر می‌شود و عاطفه مربوط به حیثیت حیوانی اوست.

گاهی اوقات این نظریه، با این دیدگاه همراه می‌شود که عواطف بیش از اینکه برآمده از ذهن باشند، مربوط به بدن هستند (Lyons, 1980; Gordon, 1987; De Souse, 1987). پس در عواطف برخلاف شناخت، فرد منفعل و دارای شور و حرارت است. اگر این‌گونه است، آیا عواطف با سایر تکانه‌هایی که از خارج بر انسان وارد می‌شود یکسان است؟ با اندک دقتی متوجه می‌شویم که عواطف مانند یورش‌های خارجی نیستند و با آنها تفاوت‌هایی دارند. عواطف نوعی ادراک هستند. این دقیقاً همان چیزی است که ملاصدرا در فقره بالا بر آن تأکید دارد؛ اما نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که چه تفاوتی میان ادراکاتی که لذت و الم نام دارند با سایر ادراکات وجود دارد؟ به عبارت دیگر، آیا وجه انقسام ادراکات به سه قسم فوق ذاتی است یا اعتباری؟ اگر این وجه انقسام اعتباری باشد، نظریه ملاصدرا در شمار نظریاتی خواهد بود که عواطف را صرفاً اموری شناختی دانسته و از پس حل سؤالاتی که در خصوص تمایزات بنیادینی که میان این نحو از ادراک با سایر ادراکات وجود دارد بر نمی‌آیند. آشنایی با دیدگاه ملاصدرا درباره نحوه شناختی بودن عواطف، محتاج بررسی تمایز عقل نظری با عقل عملی است.

۲-۱. عقل عملی به عنوان فاعل مباشر عواطف

«قوای عقلانی انسان از جهت فعلیتی که دارند و از جهت نسبتشان با افعال انسانی به عقل عملی و عقل نظری تقسیم می‌شوند» (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۹۹). «عقل عملی در رفتارش محتاج بدن است، در حالی که عقل نظری نیازی به بدن و قوایش ندارد؛ هرچند این بی‌نیازی دائمی و از همه وجوه نیست بلکه تنها به ذات از بدن مستغنی است» (همو، ۱۹۸۱: ۸۴/۹).

از این بیان روشن می‌شود که ملاصدرا عقل عملی را مدرک اموری می‌داند که با عمل نسبتی تنگاتنگ دارند. از نظر او وجود ادراکات محض، یعنی قسم سوم ادراک، به تنهایی نمی‌تواند مفید عمل بوده و ارتباط میان فعل و ادراک را توجیه کند، بلکه لازم است که قوای محرکه در کنار قوای مدرکه، نعمت را بر موجودات تمام کنند.

به عبارت دیگر، ادراک محض که در تقسیم‌بندی فوق در مرتبه سوم قرار دارد تنها شناخت موضوعات را برای نفس ممکن می‌کند، در حالی که بدهتاً روشن است بسیاری از ادراکات باعث ایجاد فعلیتی در نفس انسان می‌شود و صرف شناسایی امور عالم به هیچ وجه مفید عمل نیست. پس در کنار عقل نظری که به ادراک عالم از آن جهت که موجود است می‌پردازد، قوه دیگری لازم است تا ادراکات تأثیری در عمل داشته باشند؛ این قوه همان عقل عملی است. نفس انسان از طریق عقل نظری به دسته سوم ادراکات دست پیدا می‌کند، اما ادراکی که لذت است و ادراکی که الم است از عهده عقل نظری خارج است؛ دلیل این مسئله آن است که عقل نظری نظر به مافوق دارد (همو، ۱۳۶۰: ۱۹۹) در حالی که حداقل لذت و الم عامه مردم، به بدن و مادون مرتبط است. به عبارتی، از آنجا که «قوه نظری قوه‌ای است که انسان به وسیله آن، آگاهی‌هایی به دست می‌آورد که شأن این آگاهی‌ها عمل به آنها نیست و قوه عملی قوه‌ای است که به واسطه آن اموری را که در قلمرو عمل قرار دارند، مورد شناسایی قرار می‌دهد» (سبزواری، ۱۴۱۳: ۳۱۰) به این ترتیب روشن می‌شود که فاعل مباشر ادراکی که لذت است و ادراکی که الم است، عقل عملی باشد.

به این ترتیب به نظر می‌رسد نفس انسان پس از ادراک موجودات آن‌گونه که هستند، این ادراکات را از طریق عقل عملی بر قوایی که نظر به مادون دارند، یعنی شهوت و غضب و اراده، عرضه

شیء‌ای که متعلق حالت عاطفی قرار می‌گیرد، با رؤیتی خاص مورد لحاظ قرار گرفته و به‌خاطر ارزش‌گذاری عقل عملی مستحق آن حالت عاطفی می‌گردد. این ارزش‌گذاری متناسب با غایات و اهداف انسان و از طریق توجهی که آن فرد به شهوت، غضب یا اراده دارد، محقق می‌شود. در غیر این‌صورت آن موضوع به‌عنوان یک شیء خارجی تنها متعلق ادراک قرار گرفته و هیچ حالت عاطفی‌ای نسبت به آن پدید نخواهد آمد.

خلاصه آنکه به نظر می‌رسد ملاصدرا عواطف را حالاتی می‌داند که ذیل لذت و الم قرار می‌گیرند. این حالات در واقع ادراکاتی محض نیستند بلکه فاعل مباشر آنها عقل عملی، به‌عنوان واسطه میان قوای عامله و عالمه است (جوادی، ۱۳۸۵: ۲۹-۳۰)؛ یعنی وجه تمایز این نوع از ادراک با سایر ادراکات در رؤیتی است که نفس انسان از طریق عرضه موضوع شناسایی بر شهوت، غضب یا اراده دارد. پس برخلاف ادراکات محض، حالات عاطفی به‌عنوان ادراکاتی که لذت یا الم هستند، حاصل ارزش‌گذاری نفس بر موضوعات آن ادراکات از منظر قوای عامله بوده و دقیقاً به‌دلیل ارزش‌مدارانه بودن و نسبتی که با طبع انسان و باورهای او برقرار می‌کنند، اعمال را به همراه خواهند داشت.

۲-۲. ارزش‌مدارانه بودن عواطف

به این ترتیب اگر ادراکاتی که لذت و الم هستند وجود نداشتند، هیچ ادراکی به عمل نمی‌انجامید؛ زیرا «اراده - به‌عنوان یکی از مراتب قوه عامله - نفع‌رسانی عقل را تمام می‌کند و مجرد علم نسبت به امور، بدون وجود میل نسبت به آن موضوعات طلب آن را به همراه نخواهد داشت» (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۲۱۴). پس ویژگی خاص ادراکاتی که لذت هستند و ادراکاتی که الم هستند این است که میان ادراکات محض و اهداف، غایات، ارزش‌ها و

می‌دارد. درست همین‌جاست که ادراکی که لذت است و ادراکی که الم است پدید می‌آیند. اگر موضوعی که عقل نظری ادراک کرده و عقل عملی آن را بر شهوت، غضب و اراده عرضه کرده است ملایم با طبع باشد، احساس لذت در نفس بشر ایجاد می‌شود و ادراکی که لذت است حاصل می‌گردد و اگر آن موضوع مخالف شهوت، غضب یا اراده باشد، نتیجه فعالیت مشترک عقل عملی و نظری، ایجاد الم است.

به این ترتیب با توجه به اینکه ملاصدرا، ترس و حسد و... را مربوط به قوه شهویه و غضبیه می‌داند، به نظر می‌رسد دیدگاه وی به شرح ذیل قابل‌تقریر باشد:

نفس انسان از طریق قوه مدرکه امور عالم را ادراک می‌کند، اما برای آنکه این ادراکات باعث انجام عمل شوند لازم است که قوایی در انسان وجود داشته باشند که میل او را به مدرکات جهت دهند؛ یعنی نفس انسان براساس این قوا که اعم از میل، شهوت، غضب و اراده هستند، ادراکات خود را به ادراکات ملایم با طبع، ادراکات غیرملایم با طبع و ادراکات خنثی تقسیم می‌کند. از آنجا که از عواطف ذیل قوای عامله، یعنی شهوت، غضب و اراده بحث می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که عواطف چیزی جز سنجش ادراکات با قوای محرکه و در نتیجه ادراک ملایمت یا عدم ملایمت آنها با یکی از مراتب نفس نیستند؛ یعنی وقتی نفس یکی از ادراکات خود را ملایم با طبعش یافت، از اصابت آن پدیده احساس شادی می‌کند و اگر آن را مخالف طبع یافت، از آن می‌ترسد یا عصبانی می‌شود.

به این ترتیب در نگاه ملاصدرا عقل عملی مدرک زیبایی و زشتی و خوب و بد است؛ یعنی عقل عملی متعلقات خارجی را در انتسابشان به نفس و با توجه به میزان اهمیتشان برای نفس مورد توجه قرار می‌دهد. بنابراین در حالات عاطفی،

است. آیا انسان‌ها طبیعت واحدی ندارند؟ اگر طبع انسان‌ها واحد است، تفاوت‌ها چگونه توجیه می‌شود؟ و اگر طبع انسان‌ها واحد نیست، نوعیت واحد آنها چگونه توجیه می‌گردد؟ مثلاً شخصی با تولد فرزندش به شدت خوشحال می‌شود، اما دیگری با وقوع همین حادثه، حالت عاطفی غم را تجربه می‌کند. یا فردی دیگر در حالی که همواره از رانندگی احساس وحشت داشته، راننده‌ای قابل شده و در مسابقات رانندگی مقام اول را کسب می‌کند و ...

در پاسخ باید گفت نفس انسان ابتدا از طریق عقل نظری تصویری از یک شیء را نزد خود ایجاد می‌کند و آن موضوع را ادراک می‌کند. در مرحله بعد، آن موضوع را بر طبع حیوانی خود که همان شهوت و غضب است (همو، ۱۳۶۰: ۱۹۱) عرضه می‌کند و میل به آن چیز پیدا می‌کند. سپس از آنجا که انسان است و بالاتر از شهوت و غضب، طبیعت والاتری نیز دارد، آن موضوع را بر اساس ارزش‌ها و باورهایش مورد بررسی قرار داده و آن را بر طبع والای خویش عرضه می‌کند. تا این مرحله، نفس انسان حالت‌های مختلف عاطفی را بر مبنای عرضه ادراکات عقل نظری بر مراتب متفاوت قوای عامله از طریق عقل عملی ادراک می‌کند و لذات یا آلامی را تجربه می‌کند؛ یعنی بر اساس فعالیت مشترک عقل عملی و نظری عواطفی را تجربه می‌کند. در آخر، نفس انسان با بررسی مجدد این حالات عاطفی متقاطع که از عرضه تصور بر مراتب مختلف طبیعت انسانی و ملایمت یا منافرت با هر یک از آنها به دست آمده است، تصمیمی را اتخاذ می‌کند و حالتی عاطفی بر او مستولی می‌گردد. به عبارت دیگر «هر آنچه را که ما می‌خواهیم یا به تحصیلش همت می‌گماریم ابتدا آن را تصور می‌کنیم و فایده‌های که به ما می‌رساند را ظناً یا جهلاً یا خیالاً یا از روی علم تصدیق می‌کنیم. پس از این تصدیق علمی، تصویری در ما پدید می‌آید و

خواست‌های انسان ارتباط برقرار می‌کند؛ یعنی ارزش‌مدارانه است و به همین دلیل است که حالات عاطفی آشوب‌هایی را در نهاد بشر به وجود می‌آورند و باعث تحریک انسان می‌شوند.

ممکن است تصور شود این تحریک برآمده از موضوعی است که وجه نظر قرار گرفته است، اما باید توجه داشت که موضوعات به خودی خود هیچ‌گونه فاعلیتی در نفس انسان ندارند؛ چراکه در قوای شناسایی شناخت به دست می‌آید؛ شناختی که اگر با اراده همراه نشود به حرکت منتهی نمی‌گردد. واضح است که ادراک هزاران امر مرتبط و نافع برای انسان در حد شناسایی باقی می‌ماند اگر این شناسایی با قوای عامله همراه نگردد و میل و رغبتی نسبت به آن در نهاد بشر ایجاد نشود. برای اثبات این مسئله شواهد فراوانی وجود دارد؛ مثلاً ممکن است شما در حال عبور از خیابان با یک سگ مواجه شده و به دلیل باورهایی که دارید به شدت دچار ترس گردید، درست در همان خیابان چند نفر دیگر در حال عبور هستند که نه تنها ترس را تجربه نمی‌کنند بلکه چه بسا از مشاهده رفتارهای آن سگ شاد و مسرور می‌شوند. روشن است که اگر علت بروز حالات عاطفی موضوعاتی باشد که فرد با آنها مواجه می‌شود، تفاوت حالات عاطفی قابل توجیه نخواهد بود. پس تحریکات عاطفی حاصل مواجهه ادراکات با طبع انسان است؛ یعنی از یکسو موضوع محور است و لذا نوعی ادراک و شناسایی است و از سوی دیگر، لازم است که بر طبع انسان عرضه شده و مورد سنجش قرار گیرد؛ لذا ارزش‌مدارانه است.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که اگر عاطفه ادراک امر ملایم یا منافر با طبع است، چرا انسان‌ها در مواجهه با امور واحد حالات عاطفی متفاوت و حتی متضادی را تجربه می‌کنند؟ از این گذشته، گاهی یک انسان با ادراک امری واحد حالتی را تجربه می‌کند که در زمان دیگر هرگز تجربه نکرده

است. به‌عبارت دیگر، فعلیت هر طبع در انسان، باورها و ارزش‌ها و غایات و اهدافی را برای او پدید می‌آورد که این باورها نقش تعیین‌کننده‌ای در بروز حالات عاطفی و درنهایت بروز فعل دارند.

به این ترتیب می‌توان تا این قسمت از بحث را این‌گونه جمع‌بندی کرد که از منظر ملاصدرا عقل عملی با توجه به عرضه موضوعات بر مراتب مختلف طبع انسانی، حالات عاطفی متفاوتی را تجربه می‌کند، اما تصمیم‌گیری نهایی بستگی به اولویتی دارد که نفس برای این مراتب قائل است؛ نفس انسان می‌تواند تصمیم‌گیری عاطفی داشته و عزمش را جزم کند. در مرحله بعد، رفتار عاطفی محقق می‌شود که البته به حصول شرایط خارجی برای انجام فعل وابسته است.

پس «انسان به‌دلیل داشتن قوه اراده می‌تواند نسبت به اموری که به آنها میل دارد، کراهت داشته و اموری را که به آنها میلی ندارد، اراده کند. این به آن دلیل است که اراده، میل اختیاری است و شوق، میل طبیعی» (همو، ۱۹۸۱: ۴/۱۱۳).

۳. عواطف به‌عنوان واسط عمل و نظر

«کارهایی که از انسان سر می‌زنند از روی گزاف و اتفاق نیست، بلکه این افعال غایات و اغراضی ملایم با خود دارند و خیراتی که موافق طبع نفوس است برای نفوس به همراه دارند و اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم که این کارها همگی از قصدهایی برآمده‌اند که نفس عاشق آنهاست و با آنها کامل می‌شود و از قوه به فعلیت می‌رسد» (همو ۱۹۸۱: ۱۶۶/۷). عواطف ادراک ملایمت یا عدم ملایمت با طبع است. از سوی دیگر، اگر این ادراک برای انسان محقق نگردد، قادر به انجام هیچ فعلی نخواهد بود؛ زیرا تا زمانی که شوق به انجام یک عمل در انسان پدید نیاید، آن عمل محقق نخواهد شد و حصول شوق مستلزم ادراک شیء به‌عنوان

شوق به آن در ما ایجاد می‌شود. زمانی که شوق نفسانی در ما قوت گرفت و قوه اراده‌مان شدت یافت، اراده در ما به وجود می‌آید؛ اراده‌ای که فراتر از قوه شهویه حیوانی است و آن عقل عملی است. از همه این‌ها قوه حرکت در عضلات پدید آمده و با اعصاب و اعضایش حرکت می‌کند و مراد حاصل می‌شود» (همو، ۱۹۸۱: ۶/۳۵۵-۳۵۴).

به این ترتیب روشن می‌شود که دلیل تفاوت موجود در تجربیات عاطفی، در واقع باورها و ارزش‌هایی است که برای هر انسانی ملاک و معیار هستند. در مثال بالا، فردی که از تولد فرزندش خوشحال است، فردی است که معتقد است فرزند می‌تواند به زندگی او برکت داده و آینده‌ای بهتر را برای او رقم زند. به همین دلیل در مواجهه با این اتفاق و عرضه این پدیده بر باورهایش، حالت عاطفی شادی را تجربه می‌کند. در حالی که فرد دیگر معتقد است فرزند ادامه زندگی او را با مخاطره روبرو می‌کند و به همین دلیل از این پدیده غمگین می‌گردد؛ یعنی چون انسان علاوه بر شهوت و غضب که اموری غریزی هستند دارای باورهای متنوع و ارزش‌هایی مخصوص به خود است، در مواجهه با پدیده‌های واحد، حالات عاطفی متنوعی را تجربه می‌کند (همو، ۱۳۶۳: ۲۱۶).

پس حالات عاطفی، صرفاً ادراک ملایمت یا عدم ملایمت با طبع نیستند، بلکه حالات عاطفی حاصل مواجهه ادراکات با باورها و ارزش‌های انسان‌ها هستند؛ زیرا انسان‌ها علاوه بر طبع حیوانی که در همه آنها مشترک است، دارای طبایع بالقوه‌ای هستند که می‌توانند آنها را به فعلیت دریاورند. با به فعلیت درآمدن این قوا که از انسانی تا انسانی دیگر و از زمانی تا زمان دیگر متفاوت است، طبیعتی بر انسان مستولی می‌شود و عواطف حاصل عرضه موضوعات ادراک شده بر طبایع بالفعل و حصول ادراکی است که لذت یا الم

اهداف و غایات فرد قرار گرفته باشد، شوق به آن مؤکد گشته و به اراده آن فعل می‌انجامد. به این ترتیب روشن شد که در این فقره با وجود اینکه به نظر می‌رسد ملاصدرا سه چیز را واسطه نظر و عمل قرار داده است، از آنجایی که هر سه تحلیل مراحل مختلف حالات عاطفی هستند می‌توان نتیجه گرفت در این فقره نیز واسطه نظر و عمل عاطفه است.

۴. ارزش‌گذاری عواطف

سؤالی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که اگر انسان‌ها دارای طبایع بالقوه متعددی هستند و با فعلیت هریک از این قوا حالات عاطفی متفاوتی را تجربه می‌کنند، آیا می‌توان حالات عاطفی را ارزش‌گذاری کرد و حالاتی را ناپسند و حالت دیگری را پسندیده دانست؟ به عبارت دیگر، اگر «لذت تابع ادراک است و انسان جامع جمله قوا و غرایز است و هر قوت و غریزه را لذتی خاص است که لذت آن در رسیدن به مقتضای طبع است؛ طبعی که برای آن آفریده شده و رنج آن در فقدان آن است. لذت غضب در تشفی و انتقام است و لذت شهوت در نکاح و طعام است و لذت بصر در ادراک رنگ‌ها و روشنی‌هاست و لذت مسمع در شنیدن آوازهای مناسب است و لذت و هم در امید است و الم هرکدام از آنها فقدان امر مناسب با آنهاست؛ و بالجمله لذت، ادراک وجود و در نتیجه خیر است و الم، عدم ادراک وجود و خیر است» (سجادی، ۱۳۷۹: ۴۳۰). آنگاه لازم می‌آید که همه حالات عاطفی از آن جهت که ادراک ملایمت یا عدم ملایمت با طبع هستند در یک رتبه قرار گیرند و عواطف رذیله و حسنه معنایی نداشته باشد. این در حالی است که ملاصدرا به دلیل دیدگاه ذومراتبی‌اش قائل به تفاوت ذاتی در انسان‌ها بوده و لذا عواطف انسان‌ها نیز به‌عنوان واسطه عمل و نظر و به‌عنوان اموری که عمل انسان‌ها برآمده از

امر ملایم با طبع است؛ یعنی «زمانی که انسان قصد انجام فعلی را می‌کند، باید آن را تصور کرده و فایده آن را برای خود تصدیق نماید و سپس باید آن چیز را اراده کرده یا عزمش کند. سپس باید به آن امر شوق داشته باشد و نیز باید میلی به کسب آن در اعضایش پدید آید» (همان: ۶/۳۴۳).

به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که عواطف واسطه عمل و نظر هستند؛ یعنی زمانی انسان یک فعل را انجام می‌دهد که به آن مشتاق شود و این شوق، حاصل ادراک نتیجه آن فعل به‌عنوان امر ملایم با طبع است. به عبارت دیگر، اگر انسان در ملاحظاتی خود نتیجه یک عمل را ملایم با طبعش شناسایی کند، دست به انجام آن می‌زند، اما اگر این شناخت حاصل نگردد، از انجام آن اجتناب می‌کند. «پس مبادی افعال خارجی متعدد هستند. ابتدا تصور فعل، سپس اعتقاد به نافع بودن آن، بعد انبعاث شوق از قوه شوقیه، سپس تأکد و اشدادادش تا حصول اجماعی که اراده نامیده می‌شود. پس بین ذات ما و انجام افعال اختیاری یاوران کثیری وجود دارد که برخی از مقوله ادراک، برخی از مقوله حرکت فکری، برخی از مقوله شهوت و غضب و برخی از مقوله فعل ترکیبی هستند» (همان: ۶/۳۵۶). به عبارت دیگر، بین تصور فعل و ادراک محض آن تا حصول اجماعی که اراده نام دارد سه مرحله وجود دارد: یکی اعتقاد به نافع بودن آن، دوم شوق به آن فعل و سوم تأکید آن شوق. با توجه به مطالب پیشین می‌توان گفت که اعتقاد به نافع بودن فعل یعنی ادراک ملایم بودن آن شیء با طبع انسان. این ادراک شوق به آن فعل را در انسان به‌وجود می‌آورد، اما با توجه به وجود باورهای متعدد و متقاطع در نفس انسان که برآمده از طبیعت‌های مختلف اوست، لازم است این شوق دوباره مورد توجه و بازنگری قرار گیرد. زمانی که آن فعل با توجه به مجموعه باورها و اهداف و غایات در مرکز

آنهاست باید دارای مراتب باشند.

نیز متناسب با مرتبه وجودی‌اش تغییر کرده و لذا عواطف متفاوتی را تجربه می‌کند؛ یعنی از آنجا که در حرکت جوهری، نوعی لبس بعد لبس صورت می‌گیرد و نه خلع و لبس، لذا انسان با پشت سر گذاشتن مراتب وجودی مختلف، طبیعتی را به طبع مادون خود می‌افزاید؛ یعنی با وجود لذت بردن از آنچه ملایم با طبع مادون است به دلیل شدت وجودی طبع والاتر از آنچه ملایم با طبع والاتر است، لذت بیشتری برده و به همین دلیل، در مقام انتخاب، عمل متناسب با طبع والا را برمی‌گزیند. پس نه تنها انسان کامل فاقد عواطف نیست، بلکه علاوه بر بهره‌مندی از عواطفی که متناسب با طبع اولیه اوست، از عواطف بیشتر و شدیدتری نیز بهره‌مند است (همو، ۱۹۸۱: ۷/۱۶۶).

به این ترتیب روشن شد که ملاصدرا انسان را در مراتب مختلف وجودی بهره‌مند از حالات عاطفی می‌داند. از طرف دیگر، حالت عاطفی عشق از منظر وی مبدأ همه اعمال و از جمله اعمال صالح است؛ به‌گونه‌ای که اگر این عشق وجود نداشته باشد، اعمال انسان کامل نیز بی‌معنا و پوچ خواهد بود. «حکمای متأله حکم کرده‌اند به سریان محبت خدا در همه موجودات اعم از جماد و نبات و ... و حکم کرده‌اند به اینکه مبدأ همه حرکات و سکانات در موجودات عالی و سافل عشق واحد احد و شوق نسبت به معبود صمد است» (همان: ۲/۱۳۳).

همان‌گونه که بیان شد این دیدگاه ملاصدرا در تقابل جدی با دیدگاه افلاطون و رواقیان است. «در نگاه رواقیان و پیروانی مانند اسپینوزا عواطف نامعقول هستند؛ زیرا عواطف غیرواقعی، بددلیل و دارای مقدمات غلط هستند» (Nussbaum, 2000: 176-206). این در حالی است که در نگاه ملاصدرا همه اعمال انسان ریشه در حالات عاطفی داشته و اساساً عواطف واسط عمل و نظر بوده و اگر سرکوب شوند، انسان قادر به انجام هیچ عملی نخواهد بود. هرچند به‌زعم

به این ترتیب از آنجا که عواطف انسان متأثر از طبع اوست و در مسلک صدرایی طبیعت انسان‌ها ذومراتب است، پس عواطف نیز ذومراتب بوده و لذا قابلیت ارزش‌گذاری پیدا می‌کنند. از سوی دیگر، با توجه به نگاه طولی ملاصدرا به عالم وجود هرچه طبیعتی که حالت عاطفی از آن متأثر است از رتبه وجودی بالاتر برخوردار باشد، یعنی در سیر الهی به حق نزدیک‌تر باشد، از عواطف والاتر و ارزشمندتر برخوردار خواهیم بود. «هنگامی که انسان از خواب غفلت بیدار شود و متوجه شود که در خدمت سگ غضب و شهوت است متوجه می‌شود که فراتر از این بهیمیت، لذت کمالی دیگر و مراتب کمالی دیگری وجود دارد؛ از اشتغالش به این کارهای پست و اطاعت از نفس توبه می‌کند و به سلوک الی الله متوجه می‌گردد و هنگامی که از این شواغل خلاصی می‌یابد و از نور الهی لذت می‌برد ابواب ملکوت بر او گشوده می‌شود و از هر آنچه قلبش را از محبت او دور می‌کند فاصله می‌گیرد» (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۲۷۷). پس واسط عمل و نظر انسان چه در مرتبه بهیمی و چه در مرتبه الهی حالات عاطفی هستند، اما این حالات عاطفی با توجه به طبیعتی که از آن متأثر هستند می‌توانند در شأن انسانیت انسان باشند یا او را در مرتبه بهیمی غرق کنند.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان فهمید که برخلاف افلاطون و رواقیان، از منظر ملاصدرا انسان کامل انسان فاقد عاطفه نیست، بلکه انسان در هر مرتبه وجودی دارای حالات عاطفی متعددی است که افکار، باورها و اهداف او را منتهی به عمل می‌کنند. اما این حالات عاطفی با توجه به مرتبه وجودی نفس انسان‌ها دارای مراتب است. هرچه نفس انسان به کمال که لقای الهی است نزدیک‌تر شود، باورها، اهداف و معنای زندگی‌اش

او در انتخاب‌های عاطفی باید به عقل و شرع توجه داشت و صرفاً از آنچه ملایم با شهوت و غضب است پیروی نکرد، بلکه باید با توجه به اینکه انسان فراتر از مرتبه حیوانی قوای والاتری نیز دارد، ملایمت و عدم ملایمت موضوعات را با توجه به قوا نیز سنجید و انتخابی متناسب با آن قوا داشت.

۵. اختیاری بودن عواطف

اکنون باید به این پرسش پاسخ داد که اگر عواطف نوعی ادراک هستند پس باید اموری کاملاً ارادی باشند، در حالی که به نظر می‌رسد گاهی عواطف در اختیار انسان نیستند. این سؤال با توجه به نگاه شناختی-ارزشی ملاصدرا به عواطف قابل تحلیل است. همان‌طور که بیان شد عواطف حاصل عرضه ادراکات محض بر طبع انسان هستند و از طرف دیگر، طبیعت انسان ذومراتب و چندلایه است. طبیعتی که در ابتدای حرکت جوهری انسان یا ابتدای تولدش بالفعل است، طبیعت حیوانی اوست که خود را در غالب شهوت و غضب نمایان می‌کند. پس از این مرحله، انسان در حرکت جوهری‌اش طبایع بالقوه‌اش را به فعلیت درمی‌آورد و طبیعتی را بر طبیعت اولیه خود می‌افزاید. اینجاست که به دلیل تداخل طبایع، انتخاب‌های عاطفی و در نتیجه اختیار و اراده معنادار می‌شوند.

با توجه به آنکه عواطف حاصل عرضه ادراکات بر طبع انسانی هستند و این عرضه به صورت ناخودآگاه صورت می‌گیرد، لذا هجوم حالات عاطفی بر نفس انسان اختیاری نیست. اما زمانی که انسان به دنبال به فعلیت درآوردن طبایع بالقوه خود است، لازم است پیش از سیطره و بالفعل گشتن آن طبع در نفسش، به‌طور ارادی به آن طبع و لوازمش توجه کرده و ادراکاتش را بر باورها، اهداف و غایات آن طبیعت عرضه نماید. نخستین فعالیت اراده در این مرحله رقم می‌خورد. اما علاوه بر این،

پس از تداخل این حالات عاطفی اراده باید از میان آنها یکی را انتخاب کند؛ مثلاً انسان با مشاهده روی زیبا و عرضه آن بر طبع اولیه‌اش لذت مشاهده آن صورت را درک می‌کند، اما در مرحله بعد با توجه به باورها و غایات و معنای زندگی‌اش از آن روی برمی‌گرداند؛ چرا که در مقام انتخاب لذت زندگی خانوادگی یا لذایذ والاتر را که برآمده از طبایع دیگر اوست بر این لذت ترجیح می‌دهد. دقیقاً همین‌جاست که اراده و اختیار معنادار می‌شود.

پس ملاصدرا همه حالات عاطفی را ارادی نمی‌داند. همه افعال ریشه در عواطف دارند، اما برخی از این عواطف حاصل ادراک ملایمت شیء با شهوت و غضب هستند. از آنجا که شهوت و غضب برآمده از طبع حیوانی انسان است، ادراک ملایمت یا عدم ملایمت موضوعات با آنها در اختیار انسان نیست، بلکه همه انسان‌ها به دلیل بهره‌مندی از طبع حیوانی به‌طور غیرارادی این عواطف را تجربه می‌کنند. اما علاوه بر این عواطف، در صورت به فعلیت درآمدن وجوه بالقوه نفس، انسان دارای طبایع مضاعف می‌شود؛ طبایعی که به‌نحو ارادی به فعلیت درآمده و ادراک ملایمت یا عدم ملایمت موضوعات با آنها و در نهایت انتخاب یکی از آنها به‌عنوان انتخاب عاطفی به اراده انسان وابسته است.

بحث و نتیجه‌گیری

عواطف نوعی ادراک هستند؛ ادراک ملایمت یا عدم ملایمت موضوع شناخته شده با طبع انسان. پس عواطف ادراک محض نیستند، بلکه ادراکاتی ارزش‌مدانه هستند. فاعل مباشر این دسته از ادراکات عقل عملی است. عقل عملی قوه‌ای است که با فعالیت خود ارتباط انسان را با جهان طبیعت ممکن می‌کند. به عبارتی، انسان با ادراکات عقل عملی، میان ادراکات محض و عمل پلی می‌زند. این پل همان عواطف است. تا زمانی که هیچ حالت

موضوع، با استفاده از اختیار خود شناسایی را بر باورها، ارزش‌ها و اهداف والایش عرضه کرده و در کنار عواطفی که برآمده از شهوت و غضب اوست عواطف دیگری را نیز تجربه می‌کند. آنگاه با مقایسه عواطفی که برآمده از اهداف و ارزش‌های عقلانی است با اهداف و ارزش‌هایی که حاصل شهوت و غضب هستند یکی را با قدرت اختیار خود برمی‌گزیند و فعل متناسب با آن حالت عاطفی را انجام می‌دهد.

منابع

- جوادی، محسن (۱۳۸۵). «نظریه ملاصدرا درباره عقل عملی». خردنامه صدرا. ش ۴۳. ص ۲۹-۳۲.
- سبزواری، حاج ملاهادی (۱۴۱۳ق). شرح منظومه. تحقیق حسن حسن‌زاده آملی. تهران: نشر ناب.
- سجادی، جعفر (۱۳۷۹). فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۴). مبدأ و معاد. تصحیح و تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- . (۱۳۶۰). الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية. مشهد: مرکز نشر دانشگاهی.
- . (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب. مقدمه و تصحیح محمد خواجوی. تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- . (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلية الاربعة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- De Souse, R. (1987). *The Rationality of Emotion*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Gordon, R. M. (1987). *The Structure of Emotion: Investigations in Cognitive Philosophy*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Gosling, J. C. B. (1969). *Pleasure and Desire*. Oxford: Clarendon Press.
- Gosling, J. C. B; Taylor, C. C. W. (1982). *The Greek on Pleasure*. Oxford: Clarendon Press.
- Lyons, W. (1980). *Emotion*. New York: Cambridge University Press.
- Nussbaum, Martha C. (2000). "Duties of Justice. Duties of material Aid: Cicero Problematic Legacy". *Journal of Political Philosophy*. Vol.8. No.2. pp.176-206.

عاطفی‌ای نسبت به یک موضوع وجود نداشته باشد، یعنی تا زمانی که انسان نسبت به یک موضوع ترس، غم، شادی، خشوع و ... را تجربه نکند، به انجام هیچ عملی دست نخواهد زد. بروز حالت عاطفی، حاصل عرضه شناسایی بر شهوت، غضب یا اراده است.

با توجه به اینکه انسان مجموعه‌ای از قوای متنکر است و طبایع متفاوت و متضادی بر او حاکم است، در مواجهه با موضوعی واحد عواطف مختلف و حتی متضادی را تجربه می‌کند. این عواطف که برآمده از باورها، ارزش‌ها، غایات و درنهایت طبیعت حاکم بر اوست، می‌تواند معقول یا غیرمعقول شمرده شوند. اگر برآمده از طبیعت والای انسان یعنی ناطقیت او باشد، معقول شمرده می‌شود. اگر با عرضه شناسایی بر طبیعت حیوانی انسان پدید آمده باشد، غیرمعقول دانسته می‌شود. از سوی دیگر، در عواطفی که حاصل عرضه شناسایی بر شهوت و غضب هستند، اختیار نقشی ندارد و اگر منجر به عمل نشوند و انتخاب عاطفی در مورد آنها صورت نگیرد، گناهی را به همراه نخواهند داشت. اما اختیار در انتخاب‌های عاطفی نقش دارد؛ یعنی در مواجهه با مجموعه در هم پیچیده باورها، غایات و ارزش‌ها انسان به‌نحو اختیاری یکی از این باورها را بر دیگری برتری داده و حالتی عاطفی را برمی‌گزیند. به‌عبارت دیگر، شناسایی محض به‌طور غیراختیاری بر شهوت و غضب عرضه شده و عواطفی متناسب با این طبع را در انسان پدید می‌آورند. در مقابل این دسته از عواطف برای به فعلیت درآمدن قوای انسانی و مافوق حیوانی، انسان محتاج اختیار و انتخاب است. لذا پس از حصول شناسایی و مواجهه با یک